گفت‌وگوی «جوان» با همرزم شهید حسین فهمیده که در ۱۴ سالگی به جبهه رفت و در ۱۸ سالگی جانباز شد

دست نوازش امام روحیه استکبارستیزی را در من بیدار کرد

یدالله مزینانی تهرانچی نوجوانی ۱۴ ساله بود که در دوران دفاع مقدس برای دفاع از دین و وطن راهی جبهه شد و در اوج جوانی جانبازی سختی را تجربه کرد و چند روز را در کما گذراند. به نوعی که به او شهید زنده می‌گفتند. مزینانی در لشکر ۵ نصر خراسان به عنوان رزمنده حضور داشت و در عملیات‌های زیادی مثل آزادسازی خرمشهر و فاو حضور داشته است. این رزمنده در گفت‌وگو با «جوان» گذری کرده بر روزهای طلایی و خاطره‌انگیز گذشته و مروری بر اتفاقات جنگ دارد.

یدالله مزینانی نفر دوم از سمت راست

در چه تاریخی پایتان به عنوان رزمنده به جبهه‌ها باز شد و لباس رزمندگی به تن کردید؟

من سال ۱۳۶۱ در ۱۴ سالگی به عنوان بسیجی به جبهه اعزام شدم. همرزم حسین فهمیده بودم و در جبهه ایشان را رؤیت کردم. از لشکر ۵ نصر خراسان عازم شده بودم و جزو اولین نفراتی بودم که از روستای مزینان به جبهه می‌رفتم. یک گروهان ۴۰ نفره از روستای محل زندگی‌مان به سمت مناطق جنگی به راه افتاد که من هم جزو نفراتش بودم. دورانی از حضورم در جبهه را سرباز ژاندارمری بودم و این مدت به خرمشهر و اهواز رفتم. نزدیک ۴۰ ماه در مناطق جنگی حاضر بودم و در طول این مدت چندین بار مجروح شدم و دوباره به جبهه بازگشتم.

شما هنگام ورود به جبهه سن کمی داشتید. چه مسائلی شما را برای حضور در جبهه ترغیب کرده بود که می‌خواستید در جبهه حضور داشته باشید؟

سال ۶۰ هنگام فعالیت در پایگاه بسیج به حضور امام خمینی رسیدیم و با توجه به پایین بودن سنم امام دست پر برکتش را روی سرم کشید و مرا مورد نوازش پدرانه و دلسوزانه‌اش قرار داد. همین نوازش یکی از جرقه‌های مهم در زندگی‌ام جهت مقابله با دشمنان اسلام بود. قبل از تأسیس بسیج اعلام شده بود هر کسی بخواهد می‌تواند در این بسیج به صورت افتخاری ثبت‌نام کند. من این موضوع را به پدرم گفتم و در این بسیج ثبت‌نام کردم. اما پدرم راضی به حضورم در جبهه نبود و می‌گفت بچه هستی و سنت برای جنگیدن کم است. وقتی پدرم برای کاری به تهران رفته بود من با اجازه مادرم راهی جبهه شدم. ایشان هم وقتی دید من به جبهه رفته‌ام حرکت کرد و به مشهد آمد تا مرا منصرف کند. خیلی سنم پایین بود و پدرم بابت حضور من در جبهه نگران بود. هر چند ایشان به من نرسید و من خودم را به مناطق جنگی رساندم. چون هیکلم چاق و درشت بود از همان اول به عنوان آرپی‌جی‌زن مشغول شدم. در آخر خدمت هم به عنوان موتورسوار و خط نگهدار گروهان مشغول بودم و به نوعی از همان اول به صورت مستقیم وارد کار عملیاتی شدم. وقتی می‌دیدم یک پیرمرد ۶۰ ساله از روستایمان می‌خواهد به جبهه برود ما هم دنبالشان راه می‌افتادیم و می‌خواستیم در کنارشان از وطن و دینمان دفاع کنیم.

شهید فهمیده را چه زمانی دیدید و ایشان چطور نیرویی بودند؟

زمانی که شهید فهمیده را برای اولین بار دیدم شناختی از ایشان نداشتم. بعد از شهادت به ما گفتند حسین فهمیده ۱۳ ساله خودش را زیر تانک انداخته و تازه ما آن زمان متوجه بزرگی و شجاعت این نوجوان شدیم. من حدود شش ماه از شهید فهمیده بزرگ‌تر بودم و انجام این کار از کسی که همسن و سال خودم بود مرا شگفت‌زده می‌کرد. ایشان از کرج آمده بود و تازه بعد از شهادت همه او را شناختند. از خودگذشتگی بسیاری نشان می‌دهد، سینه‌خیز به لب خط می‌رود و خودش را زیر تانک دشمن می‌اندازد. کار بزرگی که هر کسی قادر به توانش نبود.

حضور در جبهه برای شما به عنوان یک نوجوان سخت نبود؟

در منطقه عملیاتی که دیگر کسی متوجه سختی و راحتی کار نبود و همه سعی داشتند وظیفه‌شان را به درستی انجام دهند. اما خاطرم هست وقتی لب خط در سومار قرار داشتیم آبی برای آشامیدن نبود و ما زمستان باید از آبی که از چادر چکه می‌کرد برای آب‌جوش و دم کردن چایی استفاده می‌کردیم. آنجا من گفتم نمی‌توانم بمانم و باید به حاج‌آقا امین‌آبادی ملحق شوم. در گروهانمان در گیلانغرب حاج‌آقایی به نام امین‌آبادی حضور داشت. فرمانده و بزرگ ما محسوب می‌شد. جایم را با یکی از بچه‌ها عوض کردم و شب در حال عوض کردن جایم بودم که دو نفر از اسب‌سوارهای کومولهٔ در بین راه ما را گرفتند. هیچ اتفاق بدی نیفتاد فقط خیلی سؤال و پرس و جو می‌کردند که قرارگاه شما کجاست و می‌خواستند از ما اطلاعات بگیرند. دیگر من خودم را به بی‌اطلاعی زدم و با گریه گفتم که گمشده‌ام و از چیزی اطلاعی ندارم تا اینکه مرا رها کردند.

شما در یکی از عملیات‌ها جانبازی سختی هم داشته‌اید که حتی به خانواده‌تان می‌گویند به شهادت رسیده‌اید. این جانبازی در کدام عملیات اتفاق افتاد؟

من چندین بار در طول جنگ جانباز شدم که جانبازی در منطقه شلمچه بسیار سخت بود. در عملیات فاو هم که خط‌نگهدار بودم ترکش خوردم که سطحی بود و پس از یک مدت کوتاه دوباره به جبهه برگشتم. سال ۶۳ در شلمچه در منطقه خط‌نگهدار بودم که ترکش خمپاره ۸۰ به پهلو، شکم و پای راستم برخورد و به سختی مجروحم کرد. بعد از اصابت ترکش خمپاره دل و روده‌ام بیرون ریخت و وضعیت خیلی بدی داشتم. کف دستم با حنا شهید نوشتند و به خانواده‌ام اطلاع دادند به شهادت رسیده‌ام. من را کشویی کنار پیکر دیگر شهدا در هلی‌کوپتر گذاشته بودند. سه روز در کما بودم و ۱۴ روز با پایین‌ترین سطح هوشیاری در بیمارستان شریعتی اصفهان بستری بودم. وقتی به هوش آمدم و چشمانم را باز کردم خودم را در بیمارستان دیدم. اطلاعات شخصی را از من گرفتند تا به خانواده اطلاع بدهند و آنها هم از سبزوار به ملاقاتم آمدند. شش ماه دل و روده نداشتم و یک سال کلستومی به بدنم وصل بود. آن زمان تازه ۱۸ ساله شده بودم و در همان اول جوانی با جانبازی آشنا شدم. الان هم از لحاظ شکم و پا آسیب زیادی دیده‌ام. من نزدیک یک سال و نیم بستری بودم و یک سال هم کیسه به من وصل بود و روزهای بسیار سختی پشت سر گذاشتم. یک سال روده‌ام بیرون بود و بعد از آن داخل گذاشتند و شکمم را دوختند. سال ۶۵ هم در منطقه آبادان بودم که هواپیماهای عراقی منطقه را بمباران شیمیایی کردند. ما که در جریان وضعیت منطقه نبودیم نمی‌دانستیم شیمیایی شده، فردایش بدون ماسک به منطقه رفتیم و گازهای شیمیایی به جا مانده اثرش را روی بدنم گذاشت. به خاطر عوارض شیمیایی که به ریه‌ام آسیب زده بود مدتی در بیمارستان ساسان بستری شدم و آنجا پزشک معالج ۳۵ درصد جانبازی شیمیایی برایم در نظر گرفت. بعد از مدتی یک بار دیگر در سال ۶۶ به جبهه رفتم که بعد از آن قطعنامه شد و جنگ پایان گرفت.

الان چند درصد جانبازی دارید؟

اولین بار ۲۵ درصد جانبازی دادند که در مجروحیت‌های بعدی ۵۰ درصد جانبازی شد. الان ارتش ۶۰ درصد جانبازی و ۱۱۰ درصد از کارافتادگی داده است.

به نظرتان حضور در جبهه چه تأثیری روی وجود شما گذاشت که جای دیگری امکان دست یافتن به آن نداشتید؟

زمانی که به جبهه رفتم برایم افتخاری بود با آن سن کم در کنار بزرگسالان و پیرمردان برای جهاد و دفاع از کشورم عازم مناطق جنگی شده‌ام. فکرش را نمی‌کردم با توپ و تانک روبه‌رو شوم. زمانی که رفتم من از بچگی دنبال کار نظامی و مسائل جنگی بودم. من ۱۴ ساله بودم که وارد منطقه شدم. برای مرگ ارزش قائل نبودم و به تنها چیزی که فکر نمی‌کردم ترس‌هایم بود. می‌گفتم صدام چه کسی است و هیچ ترسی از صدام نداشتم. جنگ، مرگ را پیش چشمان ما بی‌ارزش کرد. ما که از صدام نترسیدیم و الان هم از امریکا و دیگران نمی‌ترسیم. الان هم اگر بخواهند برای دفاع آماده‌ایم و هیچ ترسی از حضور برای دفاع از وطن ندارم.

الان از وضعیت رسیدگی راضی هستید؟

هیچ مشکلی ندارم از اینکه این اتفاق برایم افتاده است. من زمانی خط‌نگهدار بودم و به عنوان مدیر و فرمانده رویم حساب می‌کردند. آن زمان نیروهای عراقی برای هر کاری به سمت ما خمپاره می‌انداختند. خط را تعویض می‌کردیم، تکان می‌خوردیم و هر حرکتی از طرف آنها یک خمپاره به سمت ما می‌انداخت. ما مهمات نداشتیم و یکی از آرزوهایمان این بود که این سلاح و مهمات را داشته باشیم. الان که می‌گویند در صنعت نظامی و موشک‌سازی پیشرفت کرده‌ایم و به اینجا رسیده‌ایم مایه افتخار است. من هیچ مشکلی با جانبازی‌ام ندارم و هیچ وقت ناراضی نبودم. یکی از مسائلی که باعث ناراحتی و نارضایتی‌ام شده این است که من ۳۵ سال است در تهران زندگی می‌کنم و نوه‌هایم اینجا مدرسه می‌روند ولی پرونده‌ام را به تهران انتقال نداده‌اند و می‌گویند باید از خودت خانه داشته باشی تا پرونده‌ات را به تهران بیاوریم. حالا من که مستأجر هستم باید برای انجام هر کاری با این حالم به مشهد بروم؟ انتقال پرونده‌ام یکی از مواردی است که درگیری داریم و همکاری با ما صورت نمی‌گیرد. من الان مستأجر هستم و تا الان وام جانبازی از بنیاد نگرفته‌ام. چند روز پیش که برای کاری رفتم گفتند پرونده‌ات مشهد است و برایم ممکن نیست که دوباره بخواهم برای زندگی به مشهد بروم.

اگر الان هم نیاز باشد که به منطقه اعزام شویم دوباره خواهم رفت و برای وطنم همه کار می‌کنم. هیچ افسوسی با من نیست و این جانبازی برای من افتخار است ولی توقع دارم احترام مدنظر برای پیشکسوتان جنگ و جهاد در نظر گرفته شود.

همسرتان در طول این سال‌ها نقش زیادی در همراهی شما داشته‌اند. نقش ایشان را در طول این سال‌ها چگونه می‌بینید؟

همسرم دختر عمویم است و در خواب دیده بود که همسر جانباز می‌شود. زمان جانبازی من وضعیت جسمانی‌ام خیلی خراب بود با این حال زمانی که خواستگاری کردم به من جواب مثبت دادند. دورانی که ترکش خوردم نامزد هم کردم. خیلی زحمت مرا کشیدند و تا همین الان من به این سن و سال رسیدم زمان‌های زیادی در بیمارستان بستری شدم و ایشان در این مدت خیلی زحمت مرا کشید و همیشه دعاگویشان هستم. تنها کسی که به دادم رسید ایشان بود. به من می‌گویند از بنیاد شهید درخواست پرستار کنید که من در جواب می‌گویم برای چه باید این کار را بکنم؟ کسی که پا و دست ندارد باید درخواست پرستار کند. درست است من اجزای داخلی بدنم آسیب زیادی دیده ولی دست و پا دارم می‌توانم کارهایم را انجام دهم.

در پایان اگر از دوران حضورتان در جبهه خاطره‌ای دارید برایمان بگویید.

در عملیات فاو ما در گروهان شرط بسته بودیم چه کسی نماز شب خواب می‌ماند. محمد مزینانی یکی از دوستانمان که بعدها شهید شد را نتوانستیم کاری کنیم ایشان خواب بماند تا ما شرط را ببریم. هر چند ایشان هم نتوانست از ما ببرد و ما هم سر ساعت بیدار می‌شدیم و نماز شب می‌خواندیم. در عملیات فاو نیروهای پاک و خوب زیادی از دست دادیم.

گزارش

جنگ در گرم‌ترین ماه‌های سال میزبان رمضان شده بود

غلامحسین بهبودی

ماه رمضان در طول دفاع مقدس پر رنگ و پرمعنا بود! نه تنها به این دلیل که این ماه در نظر رزمنده مسلمان ایرانی ماه عزیزی است و می‌بایست شعائر مذهبی خود را در جبهه‌ها به انجام می‌رساند، بلکه به این دلیل که ترتیب رمضان در دفاع مقدس از گرم‌ترین ماه‌های سال شروع شد و تا پایان دفاع مقدس نیز همچنان در گرمای شدید فصول تابستان و بهار قرار داشت. لذا رزمندگان یکی از سخت‌ترین روزه‌داری‌های خود را در یکی از گرم‌ترین مناطق کشورمان تجربه کردند.

به گزارش «جوان» جالب است که ماه رمضان در طول دفاع ۱۰ ساله ملت ایران مقارن با گرم‌ترین ماه‌های سال بود. از مردادماه ۱۳۵۸ که آتش جنگ در کردستان با فاجعه پاوه گرم شد، تا اردیبهشت سال ۶۷ که آخرین سال جنگ بود، ماه رمضان همواره در فصول گرم قرار داشت. حالا اگر توجه داشته باشیم که عمده درگیری‌های سنگین جنگ تحمیلی در استان خوزستان رخ می‌داد، هزاران رزمنده ناچار بودند در شرایطی سخت و طاقت‌فرسا به استقبال ماه مهمانی خدا بروند.

اولین گزارش مشهوری که از جنگ در ماه رمضان منقول است، مربوط به زمانی می‌شود که تعدادی از پاسدارهای بومی و غیر بومی در شهر پاوه به محاصره ضدانقلاب در می‌آیند. اوج این واقعه که در دیباچه دفاع مقدس با نام «حماسه مقاومت پاوه» شناخته می‌شود، درست مقارن با شب‌های احیا بود و در خلال راز و نیازهای رزمندگان به محاصره درآمده، یکی از عجیب‌ترین و عمیق‌ترین وقایع عاطفی و احساسی طول دوران دفاع مقدس در پاوه شگفت‌انگیز باقی ماند.

انجام عملیات بیت المقدس ۷ در خردادماه ۱۳۶۷ از دیگر وقایعی است که نام «رمضان سخت و طاقت‌فرسا» را در اذهان رزمندگان زنده می‌سازد. البته این عملیات در زمانی آغاز شد که کمتر از یک ماه از پایان ماه رمضان می‌گذشت، ولی مقدمات و آماده‌سازی ورود رزمندگان به بیت المقدس ۷، درست در بحبوحه روزهای گرم و طولانی ماه رمضان انجام می‌گرفت. به گونه‌ای که برخی از رزمنده‌ها با دهان روزه، پیاده‌روی‌های طولانی را تجربه می‌کردند و آموزش‌های سختی را پشت سر می‌گذاشتند.

در یک نگاه کلی همواره روزه‌داری در جبهه‌های دفاع مقدس که مملو از شعائر و شعارهای مذهبی بود، از ماندگارترین خاطرات رزمندگان به شمار می‌آید. در پایان این گزارش شما را دعوت می‌کنیم به گوشه‌هایی از خاطرات رزمنده حجت‌الاسلام علی اکبر محمدی: سحری خوردن کنار آرپی‌جی و مسلسل، وضو با آب سرد و قنوت

زخم خورده رقم خورد. پایان واقعه نیز به شکلی زیبا به همان فرمان معروف حضرت امام خمینی(ره) ختم شد که طی آن قوای نظامی را به حضور هرچه سریع‌تر در پاوه فراخواندند. بیانیه‌ای که در ساعت ۳ بامداد روز ۲۷ مردادماه در زمانی پخش شد که اغلب مردم کشورمان پای سفره سحری نشسته بودند.

بعد از شروع جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ تا مدتی گزارش مشهوری از ماه رمضان در جبهه‌ها وجود نداشت تا اینکه به ۲۳ تیرماه ۱۳۶۱ مصادف با ۲۲ رمضان سال ۱۴۰۲ می‌رسیم. در چنین روزی دستور آغاز عملیات «رمضان» در گرمای تیرماهی و آن هم در یکی از خشک‌ترین مناطق کشورمان یعنی در جنوب خوزستان (پاسگاه زید، شلمچه و...) صادر شد. عملیاتی سخت و پر فراز و نشیب که در تلاقی برخورد رزمنده مسلمان ایرانی با عزیزترین و گرامی‌ترین ماه سال، صحنه‌های به یادماندنی و زیبایی را خلق کرد. این عملیات هرچند در مراحل پایانی خود با عدم‌الفتح رو به رو شد و رزمندگان به ناچار از متصرفات خود در محور تنومه و شرق بصره عقب نشستند، اما عملیات «رمضان» همواره در دیباچه دفاع مقدس بی‌نظیر و در دل شب توصیف ناشدنی است. رتبای لحظات افطار از پایان یک روزه خبر می‌داد، رتبایی که تمام وجود رزمندگان مملو از حقانیت آن بود. بچه‌ها با اشتیاق فراوان برای نماز مغرب و عشا وضو می‌گرفتند، ماشین توزیع غذا به همه چادرها سر می‌زد و افطاری را توزیع می‌کرد. سادگی و صمیمیت در سفره افطار ما موج می‌زد و ما خوشحال از اینکه خدا توفیق روزه گرفتن را به ما هدیه داده بود سر سفره می‌نشستیم و بعد از خواندن دعا با نان و خرما افطار می‌کردیم. دعای توسل و زیارت عاشورا هم در این روزها حال و هوای دیگری داشت. معنویتی که «السلام علیک یا اباعبدالله» در زیارت عاشورا یا «وجیه عندالله اشفع لنا عندالله» در دعای توسل به سفره افطار و سحر ما هدیه می‌کرد، غیرقابل توصیف است. همین بنیه معنوی و عدم غفلت از لحظات معنوی، رزمندگان را از دیگران ممتاز کرده بود. نمی‌توان این لحظات را آن طور که باید بیان کرد. در یک مقطع در لشکر ۲۸ سنندج بودم و قرار بود بعد از یک هفته به خانه برگردم اما جاذبه این ماه مرا در کردستان ماندگار کرد. ماه رمضان بهترین و زیباترین خاطرات را برای ما در سنگرها به ارمغان می‌آورد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۱۱۳

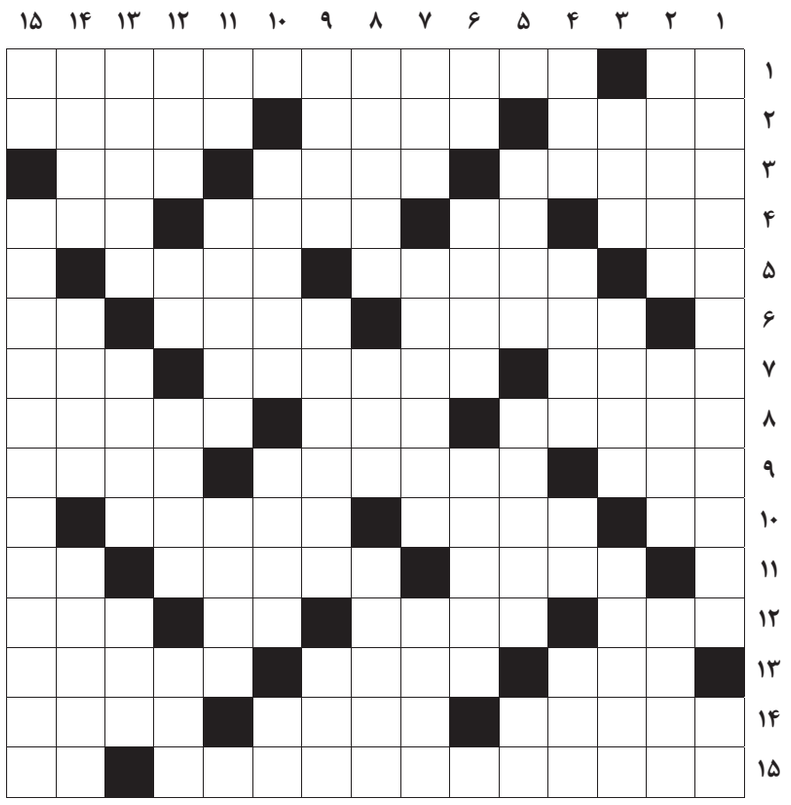

از راست به چپ

■ ۱- حرف همراهی عرب- کشور حایز مقام اول در استخراج طلا ■ ۲- تکامل یافتگی و پیشرفت- پانصد هزار- پادشاه معاصر حضرت ابراهیم ■ ۳- همداستان ژولیت- از ابزار- مدرک ■ ۴- پول غنا- مدافع فوتبال- صبر زرد- پدر آلمانی ژیمناستیک ■ ۵- چه وقت- عاقبت و سرانجام- تنه درخت ■ ۶- حیله‌گر- درنا- سخن صریح ■ ۷- برگه اقرار به وصول چیزی- ناگهان و یکسره- برف آذری ■ ۸- ستون پنجم- هوش و حافظه- شهری در ترکیه ■ ۹- شیمی کربن- کره سوزان منظومه شمسی- از جهات اصلی ■ ۱۰- تکیه بر پشتی- نمودار- پایین‌تر از معجزه که خاص انبیاست ■ ۱۱- خشکی و افسردگی- سردرد شدید- ماه سرد ■ ۱۲- سفید موی شاهنامه- غرش ابر- تکرار حرفی- آزمون و امتحان ■ ۱۳- علت و موجب- پنهان کردن لاتین- عکس العمل ■ ۱۴- فرمانده شهید نیروی هوایی- قاضی ورزشی- ورزش تمرکز حواس ■ ۱۵- کشوری در غرب آسیا- شاه بی‌شین

از بالا به پایین

■ ۱- فرد بی اراده و بدون قدرت تصمیم‌گیری- سعی ناتمام ■ ۲- از بالا به پایین- تندرست و بدون عیب- حیوان بارکش ■ ۳- نوعی پخت برنج- همان سانتی‌متر مکعب است- چادر زنان ■ ۴- زمان زودگذر- کارگر ساده- رگ خواب- شانه فلزی ■ ۵- مایه عذاب و دردسر- بخشندگی- علامت مصدر جعلی ■ ۶- حرف بدون رودربایستی- میوه موکتی- آلت پهن کردن خمیر ■ ۷- چین و شکن- گروه محافظ- نظاره کردن ■ ۸- خبوشان امروزی- زیاد- پدر ضحاک ■ ۹- دریاچه خشک شده آسیای مرکزی- نازکی- قسم و گونه ■ ۱۰- نمای ساختمان- شهری در استان خراسان رضوی- سطح چیزی ■ ۱۱- از ما بهتران- آخر- بر جوانان عیب نیست ■ ۱۲- موش خرما- مروارید- خصم- خرس آذری ■ ۱۳- گونه‌ای کولیس برای اندازه‌گیری دقیق- قد و اندام- پارچه کهنه ■ ۱۴- مصلح شرق- اثر امیل زولا- سرمربی تیم ملی فوتبال برزیل ■ ۱۵- سلطه و نفوذ- افغانستان در زمان این شاه قاجار به طور رسمی از ایران جدا شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۷	۴					۹
			۶					
	۱	۹						۶
۵						۸		
				۵		۴		
۳		۴				۷		
	۵	۳			۷		۱	
۸				۳				
	۷				۹		۲	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۱۱۲

۱	م	س	چ	د	ش	ی	خ	ل	ط	ف	ا	ل	ل	ه
۲	ن	ا	ک	ا	م	■	ش	ا	ی	ا	ن	■	ه	م
۳	ت	ن	و	م	ن	د	■	ی	ب	س	■	گ	ا	ب
۴	و	■	ز	ن	■	ق	ر	ی	ه	■	د	ل	س	ر
۵	م	ک	ی	■	ت	ا	ب	و	■	ا	ر	■	ا	گ
۶	ن	ی	■	چ	ی	■	ا	ب	س	ک	و	ن	■	ر
۷	■	چ	و	ا	ه	ر	■	ی	ا	ر	غ	ا	ر	■
۸	ت	ا	ل	س	■	ی	ک	■	ک	ا	■	ن	ف	ی
۹	ا	■	ز	و	ل	ب	ی	■	ا	ن	ا	س	و	ر
۱۰	ر	ا	■	س	ی	ر	ا	ب	ی	■	ب	ی	■	ب
۱۱	و	س	م	■	ی	ی	■	ن	ا	د	ر	■	ر	ا
۱۲	م	ف	ه	و	م	■	م	س	ک	و	■	پ	و	■
۱۳	ا	ن	م	ی	■	م	ر	ی	ک	ا	ن	پ	ر	ا
۱۴	ر	ا	ی	■	ک	ا	س	ن	ن	ی	■	ی	ا	ن
۱۵	■	چ	ز	ا	ی	ر	ل	ا	ن	گ	ر	ه	ا	ن
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

۷	۱	۳	۶	۴	۵	۲	۸	۱
۸	۵	۶	۲	۳	۱	۴	۴	۷
۴	۱	۲	۸	۷	۳	۶	۵	۶
۵	۲	۸	۷	۱	۶	۴	۳	۳
۱	۶	۴	۳	۵	۷	۸	۷	۸
۳	۳	۷	۴	۲	۸	۱	۶	۵
۲	۸	۳	۱	۶	۲	۵	۱	۴
۶	۷	۱	۵	۴	۴	۸	۳	۲